فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc1346829)

[اشاره 2](#_Toc1346830)

[مبحث اوّل: آیا تقسیم معاصی به صغیره و کبیره وجود دارد یا خیر؟ 2](#_Toc1346831)

[مبحث دوم: تأثیر یا عدم تأثیر صغائر در تحقق عدالت 2](#_Toc1346832)

[نظر مشهور: صغائر دخالتی در تحقق عدالت ندارد 2](#_Toc1346833)

[دلایل مشهور 3](#_Toc1346834)

[دلیل اوّل: روایت عبدالله ابن أبی یعفور 3](#_Toc1346835)

[دلیل دوّم: آیه 31 سوره نساء 3](#_Toc1346836)

[تقریب استدلال: توبه در مقام رفع و این آیه در مقام دفع می‌باشد 4](#_Toc1346837)

[بررسی دلیل 4](#_Toc1346838)

[نکته اوّل: منابع مرتبط با بحث صغائر و کبائر 4](#_Toc1346839)

[آیاتی که بحث صغیره و کبیره در آنها مطرح شده است: 5](#_Toc1346840)

[آیه اوّل: آیه 31 سوره نساء 5](#_Toc1346841)

[آیه دوّم: آیه 49 سوره کهف 5](#_Toc1346842)

[آیه سوم: آیه 32 سوره نجم 5](#_Toc1346843)

[روایات بحث صغیره و کبیره 6](#_Toc1346844)

[بررسی و پاسخ به آیه مورد استدلال 6](#_Toc1346845)

[وجه اوّل: تکفیر و عفو از گناه به معنای عدالت نیست 6](#_Toc1346846)

[مناقشه: 7](#_Toc1346847)

[اولاً: توبه نیز موجب رفع فعلیت عقاب می‌شود نه رفع استحقاق عقاب 7](#_Toc1346848)

[خلاصه مناقشه 9](#_Toc1346849)

[ثانیاً: چه‌بسا اجتناب از کبائر نیز به معنای رفع استحقاق است همچون باب توبه 9](#_Toc1346850)

[نتیجه مناقشه به جواب مرحوم خوئی 10](#_Toc1346851)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

در ذیل مبحث تعریف عدالت چند فرع مطرح است که در جلسات قبل اولین فرع مطرح شد که عبارت بود از اینکه در عدالت آیا ارتکاب صغیره هم مضر است یا خیر؟ به‌عبارت‌دیگر اجتناب از صغائر نیز همچون اجتناب از کبائر در تعریف و تحقق عدالت دخیل است یا خیر؟

در این مبحث عرض شد که دو بحث وجود دارد که در اینجا به یکی از آنها پرداخته می‌شود و بحث دیگر در آینده در جای خود پرداخته خواهد شد.

### مبحث اوّل: آیا تقسیم معاصی به صغیره و کبیره وجود دارد یا خیر؟

مبحث اوّل این بود که تقسیم معاصی به صغائر و کبائر اصلاً آیا دارای وجه است یا خیر؟ و به‌عبارت‌دیگر در معاصی تقسیم صغیره و کبیره وجود دارد یا خیر؟

این یک بحث است که مشهور قائل‌اند که این تقسیم وجود دارد و در مقابل بزرگانی همچون مرحوم خوئی و برخی دیگر معتقدند که این‌چنین تقسیمی علی نحو الاطلاق وجود ندارد بلکه عنوان صغیره و کبیره عناوین نسبی است که وقتی گناهان مقایسه می‌شوند یکی صغیره و دیگری کبیره می‌شوند و الا همان چیزی را که ما صغیره می‌پنداریم ممکن است در نسبت دیگری کبیره باشد و یا بالعکس.

### مبحث دوم: تأثیر یا عدم تأثیر صغائر در تحقق عدالت

و اما مبحث دوّم آن بحثی است که در اینجا متعرّض شدیم که آیا فقط اجتناب از کبیره حقیقت عدالت است و یا اجتناب از صغائر نیز در تحقق عدالت دخیل است؟ که در جواب گفته شد سه قول در این مبحث وجود دارد.

#### نظر مشهور: صغائر دخالتی در تحقق عدالت ندارد

نظر مشهور این است که اجتناب از صغیره در مفهوم عدالت تأثیری ندارد و لذا می‌فرمایند «اجتناب از کبائر و اصرار بر صغائر» که درواقع در ورای این تعبیر این مطلب نهفته است که اجتناب از صغیره بما هی هی و یا اجتناب از صغیره به‌عنوان صغیره دخالتی در تحقق عدالت ندارد و اینکه گفته می‌شود اصرار بر صغیره نباشد به این جهت است که بحث دیگری در این مطلب وجود دارد و آن این است که این اصرار بر صغیره موجب می‌شود که صغیره مبدّل به کبیره شود و درواقع این اصرار بر صغیره مصداق کبیره می‌شود و می‌توان گفت این ذکر خاص بعد از عام است و الا صغیره بما هی هی دخالتی در عدالت ندارد؛ و این اعم از آن است یعنی چه گفته شود عدالت همان اجتناب از معاصی است که با این مبحث دو قول می‌شود که اجتناب از کبائر و صغائر یا اجتناب از کبائر به‌تنهایی و چه گفته شود که عدالت همان ملکه است که باز دو قول مطرح می‌شود؛ چه گفته شود ملکه اجتناب از کبائر و یا اینکه ملکه اجتناب از کبائر و صغائر؛ و لذا بنا بر جمیع اقوال شش‌گانه‌ای که در بحث قبل عرض شد این سؤال مطرح می‌شود.

سؤال: آیا اصلاً این امکان وجود دارد که کسی قائل به ملکه شود و صغائر در آن دخیل نباشد؟ به‌عبارت‌دیگر آیا ملکه اطاعت از خدا با ارتکاب صغائر قابل جمع می‌باشند؟

جواب: بله، این صورت امکان‌پذیر است و درواقع هر یک از صوری که برای ملکه گفته می‌شود قابل تفکیک می‌باشد. چراکه کبائر یک تعداد معدودی دارد که ممکن است کسی دارای ملکه روحی است که از این تعداد معاصی پرهیز کرده و به‌هیچ‌عنوان بر اساس ملکه‌ای که برای او وجود دارد سراغ آنها نمی‌رود.

## دلایل مشهور

در اینجا گفته شد که قول مشهور این است که صغیره ارتباط و دخالتی در عدالت ندارد مگر اینکه به حد اصرار برسد که آن هم مصداقی از کبیره می‌باشد.

### دلیل اوّل: روایت عبدالله ابن أبی یعفور

اولین دلیلی که مشهور برای نظر خود مطرح فرمودند روایت عبدالله ابن أبی یعفور می‌باشد که در این باب بحث صورت گرفت و نتیجه این شد که دلالت واضحی از این روایت به دست نمی‌آید تا بتوان ادعا کرد در باب عدالت فقط کبیره ملاک است و لو اینکه عبارت «و یُعرف باجتناب الکبائر» اشعار مختصری در این روایت داشت اما از آنجا که محفوف به جملات قبل و بود، این امکان که در دلالت این عبارت اطمینانی حاصل شود وجود ندارد. گرچه بدون اشعار نبود اما به دلیل محفوف بودن به قرائن قبل و بعد امکان دستیابی به یک ظهور واضح در این روایت وجود نداشت.

### دلیل دوّم: آیه 31 سوره نساء

دلیل دیگری که مشهور برای نظر خود ارائه می‌کنند عبارت است از آیه 31 سوره نساء که می‌فرماید: **﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً﴾**.

این آیه بعد از آیاتی است که می‌فرماید **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾**[[1]](#footnote-1) که چند نهی در قبل وجود دارد که مربوط است به اکل مال به باطل و غصب و تصرّف در اموال دیگران و حقوق النّاس و همچنین قتل انفس که قتل دیگران می‌باشد و در ادامه این آیه ملاحظه می‌شود که می‌فرماید **﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً﴾** یعنی اگر شما از این کبائری که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید –که نمونه‌های آن در آیات قبل آمده است که تصرّف در اموال در دیگران است یا قتل دیگران می‌باشد- اگر از این کبائر اجتناب کردید ما گناهان شما را تکفیر کرده و می‌پوشانیم و در نهایت **﴿وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً﴾**.

#### تقریب استدلال: توبه در مقام رفع و این آیه در مقام دفع می‌باشد

این آیه از سوره نساء مورد استدلال قرار گرفته است برای اینکه صغائر دخالتی در بحث عدالت ندارند و درواقع اینها معفو است، همراه با این تأکید که مرحوم خوئی می‌فرمایند: وقتی توبه با اجتناب از کبائر مقایسه شود مشاهده می‌شود که در توبه همه می‌پذیرند که توبه که می‌آید آثار گناه را رفع کرده و عدالت را باز می‌گرداند، درواقع با توبه شخص به عدالت باز می‌گردد.

درواقع در باب توبه مسأله رفع آثار گناه است به این معنا که شخصی که حتّی گناه کبیره‌ای انجام داده است و مبتلا به آثار گناه کبیره شده است لکن توبه آن را برداشته و بعد از آن ثبوتی که اتّفاق افتاد آن را رفع می‌کند. لکن در این آیه به طریق اولی این‌چنین است یعنی این دفع است، به این معنا که گفته می‌شود کسی که اجتناب از کبائر کند اصلاً صغائر در پرونده اعمال او ثبت نمی‌شود و تکفیر می‌شود و درواقع خداوند پیشاپیش قلم عفو بر آنها کشیده است؛ که با این نگاه باید گفت اثر اجتناب از کبائر در عدم ابتلاء به مؤاخذات صغائر قوی‌تر است تا توبه چراکه توبه موجب رفع است درحالی‌که این دفع است، یعنی پیشاپیش آن آثار برداشته می‌شود.

از جهت دیگر نیز روشن است که فسق که در نقطه مقابل عدالت بوده و عدم عدالت به این است که کسی مستحق مؤاخذه باشد یعنی فسق همان استحقاق مؤاخذه و فعلیت عقاب می‌باشد که در اینجا عقاب فعلیت ندارد.

با این تقریب گفته شده است که این آیه شریفه درصدد بیان این مطلب است که صغائر مضرّ به عدالت نیست، چراکه در این آیه پیشاپیش می‌فرماید که شما مبتلا به عقاب نخواهید شد. فسق هم به این معنا است که کسی عقاب داشته باشد و زمانی که عقاب وجود ندارد این فاسق نبوده و لذا مضرّ به عدالت نمی‌باشد.

این تقریبی است که برای این آیه شریفه ذکر شده است.

#### بررسی دلیل

در مقام بررسی و پاسخ‌هایی که ممکن است به این تقریب در استدلال دوّم داده بشود لازم است که ابتدائاً اشاره‌ای به بحث صغیره و کبیره داشته باشیم:

#### نکته اوّل: منابع مرتبط با بحث صغائر و کبائر

##### آیاتی که بحث صغیره و کبیره در آنها مطرح شده است:

###### آیه اوّل: آیه 31 سوره نساء

چند آیه در قرآن کریم به نحوی مربوط است به بحث صغیره و کبیره که یکی از این آیات همین آیه 31 سوره نساء می‌باشد که در بالا به آن اشاره شد.

###### آیه دوّم: آیه 49 سوره کهف

آیه دیگری که در آن سخن از صغیره و کبیره به میان آمده است آیه 49 سوره کهف می‌باشد که در آنجا این‌چنین آمده است: **﴿وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾** که در اینجا نیز بحث صغیره و کبیره به میان آمده است که با عبارت **﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾**  مطرح شده است که در این عبارت طبعاً دو تفسیر وجود دارد:

تفسیر اوّل این است که تقسیم معصیت به صغیره و کبیره بنا بر نحو اطلاق باشد، به این بیان که گناه دو صورت و دو فهرست دارد که یکی صغیره و دیگری کبیره می‌باشد و هنگامی که افراد در قیامت با نامه اعمال خود مواجه می‌شوند مشاهده می‌کنند که: **﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾**.

و تفسیر دیگر که مرحوم خوئی و برخی دیگری که تقسیم به نحو اطلاق را نمی‌پذیرند معتقدند که این عبارت **﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾** این گناهان به نحو نسبی کوچک و بزرگ داشته و همه اینها در آنجا ثبت می‌شود.

لکن درهرصورت احتمال اوّل وجود دارد که همان تفسیری است که تقسیم به صغیره و کبیره را می‌فرماید.

نکته‌ای که در این آیه وجود دارد این است که ظاهر این آیه ناظر به معصیت است که مجرمین درواقع مواجه با این مسأله هستند. البته این امکان نیز وجود دارد که گفته شود نسبت به تفسیر دوّم نیز شمول دارد لکن قرائن داخلی این‌چنین نشان می‌دهند.

###### آیه سوم: آیه 32 سوره نجم

پس همان‌طور که ملاحظه شد این یک آیه است که صغیره و کبیره هر دو ذکر شده است؛ و آیه دیگری که در این رابطه وجود دارد آیه 32 سوره نجم می‌باشد که خداوند متعال می‌فرماید: **﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾** که درواقع این آیه در تفسیر عبارت **﴿... وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾** می‌باشد که در آیه 31 همان سوره قرار دارد.

در این آیه محسنین به کسانی تعریف شده است که کبائر اثم و فواحش را اجتناب می‌کنند **﴿إِلَّا اللَّمَمَ﴾** که استثناء منقطع می‌باشد که به معنای همان صغائر می‌باشد.

این چند آیه است که با بحث صغیره و کبیره ارتباط دارد که در این سه آیه فقط در یک مورد صغیره و کبیره هر دو ذکر شده است که همان آیه 49 سوره کهف بود، اما در دو آیه دیگر فقط کبائر وارد شده است و در نقطه مقابل آن یا سیّئات است و یا «لمم» که با قرینه تقابل گفته می‌شود اینها غیر از کبائر می‌باشد و لو اینکه عنوان صغیره در آنها نیامده است.

اینها مواردی است که بحث صغیره و کبیره در آنها مطرح شده است که البته ممکن است آیات دیگری نیز وجود داشته باشد که البته نه به این صراحت بلکه چنین محتوایی در آنها مطرح باشد.

##### روایات بحث صغیره و کبیره

اما روایاتی نیز برای صغیره وجود دارد که در وسائل، کتاب جهاد، ابواب جهاد النّفس، از باب 45 تا 48 این روایات وارد شده است که عمده آنها در باب 45، 46 و 47 است که مجموعاً حدود 60 روایت پیرامون بحث صغیره و کبیره وجود دارد که اگر روزی بنا باشد اصل این تقسیم و تفاصیل آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد بایستی به این ابواب کتاب جهاد مراجعه شود؛ که ذکر این مطلب خالی از لطف نیست که این روایات در کتاب وسائلی که چاپ جامعه مدرّسین می‌باشد جلد 14 می‌باشد که ذیل آن روایات مستدرک نیز وارد شده است.

اینها آیات و روایاتی هستند که به بحث صغائر و کبائر مرتبط می‌باشند.

در مقام بررسی این دلیل نکته اوّل همین بود که منابع بحث برای تقسیم معصیت به صغیره و کبیره همین آیات و روایاتی است که اشاره شد.

#### بررسی و پاسخ به آیه مورد استدلال

حال در ادامه به چگونگی استدلال به آیه 31 سوره نساء ادعا شده است که ارتکاب صغیره در عدالت شرط نمی‌باشد پرداخته می‌شود:

عرض می‌شود که در مقام پاسخ به این استدلال به آیه شریفه در کلمات بزرگانی همچون مرحوم حکیم و مرحوم خوئی و برخی دیگر از بزرگان چند وجه ذکر شده است.

##### وجه اوّل: تکفیر و عفو از گناه به معنای عدالت نیست

وجه اوّل این است که آنچه به‌عنوان تکفیر گناه در این آیه وارد شده است به معنای عدالت و عدم فسق نیست؛ به‌عبارت‌دیگر تکفیر گناه و عفو از گناه به این معنا نیست که این شخص عادل باشد که این با بحث توبه متفاوت است و درواقع باب دیگری است.

توضیح مسأله این است که آنچه در آیه شریفه وارد شده است این است که اگر کسی از کبائر اجتناب کرد خداوند سیّئات را پوشانده و شخص را به خاطر ارتکاب آن سیّئات عقاب نمی‌کند. درواقع آنچه در آیه وعده داده شده است این است که عقاب نمی‌کند و فعلیت عقاب برداشته شده است، اما این منافات ندارد با اینکه فسق وجود داشته باشد.

علّت این مطلب این است که آنچه آیه آن را رفع یا دفع می‌کند فعلیت عقاب یا مؤاخذه می‌باشد؛ یعنی اینکه خداوند نهایتاً آن را بخشیده و عقاب نمی‌کند، اما آنچه در فسق دخالت دارد استحقاق مؤاخذه و عقاب می‌باشد. درواقع فاسق یعنی کسی که کاری کرده است که مستحق عقاب است اما در مقام محاسبه قیامت عقاب نمی‌شود. این عفو از گناه در عالم آخرت و قیامت چیزی غیر از عدم استحقاق می‌باشد. اتفاقاً می‌توان گفت این عفو مشتمل بر نوعی استحقاق است به این معنا که خداوند می‌فرماید «تو استحقاق عقاب داشته‌ای و من بخشیدم» این بخشیدن مترتّب بر استحقاق می‌باشد و آنچه در آیه آمده است این نیست که شخص استحقاق نداشته باشد بلکه آنچه وارد شده است این است که **﴿نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾** یعنی باز هم سیّئه و گناه است اما ما آن را پوشانده و عقاب نمی‌کنیم. پس درواقع عقاب نکردن چیزی غیر از عدم استحقاق است.

و همان‌طور که عرض شد باب این مسأله با باب توبه متفاوت است، به این بیان که در باب توبه انسان در همین دنیا منصرف، نادم و پشیمان می‌شود و در این با این‌چنین وارد شده است که «التّائب من الذنب کمن لا ذنب له» به این معنا که اصلاً استحقاق از او برداشته شده و استحقاق عقاب ندارد و در همین دنیا استحقاق عقاب از او سلب می‌شود؛ اما در مانحن‌فیه فرض بر این است که کسی مرتکب صغیره شده و پشیمان هم نشده است و تا لحظه مرگ هم مرتکب صغیره می‌شد، در آنجا که امکان توبه نیست، در این دنیا هم که توبه نکرده است، آنچه در این آیه افاده می‌شود این است که خداوند متعال می‌فرماید به جهت اینکه شخص اجتناب از کبائر داشته است عقاب نمی‌کند نه اینکه استحقاق عقاب از او برداشته شود. فلذا این مطلب منافاتی با فسق و عدم عدالت ندارد.

پس اینکه در آیه می‌فرماید: **إ﴿ِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾** فقط گفته می‌شود که عدم ارتکاب کبائر وسیله‌ای می‌شود برای اینکه خداوند عقاب را از تو بردارد اما اینکه عمل اشکال نداشته باشد! طبعاً این‌چنین نیست چون در آیه می‌فرماید که آن سیّئه است. اینکه گفته شود استحقاق عقاب نبوده، این‌چنین نیست و استحقاق هم بوده است که خداوند منّت می‌گذارد که آن را از شخص برداشته است؛ و لذا از این جهت نمی‌توان گفت که این آیه آثار ارتکاب و حتّی اثر استحقاق را بر می‌دارد.

این پاسخ اوّلی است که به استدلال به این آیه داده شده است که در کلمات مرحوم خوئی و برخی دیگر از بزرگان آمده است.

##### مناقشه:

###### اولاً: توبه نیز موجب رفع فعلیت عقاب می‌شود نه رفع استحقاق عقاب

ممکن است کسی به این جواب مناقشه کند که این عبارت **﴿ِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾** که از الان خداوند آن را بیان کرده و مشخص نموده است چرا گفته می‌شود که با توبه فرق داشته و در اینجا فقط فعلیت عقاب را برداشته و موجب برداشتن استحقاق نیست و در باب توبه فقط استحقاق برداشته می‌شود؟ این تفاوت معلوم نیست این‌چنین باشد که به ذهن شریف مرحوم خوئی و دیگرانی از این قبیل آمده است.

چه‌بسا کسی در مقام مناقشه ادعا کند که اولاً این آیه با باب توبه مثل هم می‌باشد و در توبه هم گه گفته می‌شود «التّائب من الذّنب کمن لا ذنب له» آن هم به نوعی تعبیر مبالغه‌ای می‌باشد چراکه به‌هرحال کسی که گناه کرده است آثار آن گناه به‌گونه‌ای باقی می‌ماند اما خداوند منّت گذاشته و عقاب را از او بر می‌دارد و او را به جهت عملی که الان از آن پشیمان است عقاب نمی‌کند، درحالی‌که این قدرت برای او وجود داشت که عقاب هم بکند چراکه می‌تواند بگوید وقتی گناه انجام شد استحقاق عقاب هم می‌آید و نمی‌خواهد بردارد و پشیمانی شخص برای آینده او خوب است که دیگر مرتکب گناه نشود، اما اینکه این پشیمانی موجب شود که اثر گذشته برداشته شود مشخص نیست و می‌توان این‌چنین گفت که این پشیمانی بیشتر می‌تواند فعلیت عقاب را بردارد نه اینکه استحقاق را بردارد.

پس در نتیجه می‌توان این‌چنین گفت که به عقیده مناقش توبه هم رافع فعلیت عقاب و عذاب و مؤاخذه است نه اینکه رافع استحقاق به معنای عقلی مسأله به این معنا که گفته شود استحقاق در اینجا اصلاً وجود نداشته یا الان دیگر استحقاق نیست. خیر، عقل هیچ منعی ندارد از اینکه کسی که الان پشیمان شده است همچنان نسبت به گذشته خود استحقاق عقاب دارد و این پشیمانی موجب می‌شود که بار او سبک‌تر شده و در آینده مرتکب نشود، اما اینکه استحقاق را به‌طور کلّ بردارد نمی‌شود.

به‌عبارت‌دیگر ممکن است کسی این‌طور بگوید که عقل چنین حکم نمی‌کند که استحقاق از شخص برداشته می‌شود و ظاهر روایات هم مشخص نیست این مطلب را افاده کند و شاهد این مطلب این است که اثر وضعی برخی از گناهان پس از توبه هم باقی است و به‌عنوان‌مثال کسی که قتل کند حتی در صورت توبه باید کفّاره را پرداخت کند و یا احیاناً قصاص نسبت به او انجام می‌شود. از این مطلب مشخص می‌شود که عقلاً این‌چنین نیست که توبه موجب شود که استحقاق برداشته شود، شرعاً نیز آنچه ادله افاده می‌کند این است که با توبه و استغفار شخص موجب می‌شود که خداوند او را عقاب نکند. حتّی این تعبیر «نکفّر» و «تکفیر» و ... در باب توبه نیز در قرآن وارد شده است، همچون آیه 8 سوره تحریم که می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ...﴾** که همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید خداوند می‌فرماید **﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾** به این معنا که شاید خداوند ببخشد، یعنی فقط بحث عقاب و فعلیت عقاب است نه اینکه استحقاق در آنجا برداشته شود و لااقل می‌توان گفت در تمام توبه‌ها این‌چنین نیست و نکته جالب این است که در توبه نصوح این تعبیر آمده است پس در سایر توبه‌ها به طریق اولی فقط رفع عقاب است؛ به‌عبارت‌دیگر برای توبه‌ای که در بالاترین حدّ و قلّه توبه می‌باشد این تعبیر آمده است که **﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾** که این به همین معنا است که عقاب را بر می‌دارد و بیش از این را افاده نمی‌کند و لذا در نهایت هم کسی که گناه کرده و توبه کرده است با کسی که اصلاً گناه نکرده است متفاوت است.

(حتّی این عبارت در برخی از آیات به این صورت آمده است که انجام برخی از واجبات موجب تکفیر سیّئات است که به نوعی با این آیات نیز شباهت دارد که گفته می‌شود ترک کبائر نکفّر سیّئات است.)

###### خلاصه مناقشه

پس بنابر این مناقشه باید گفت روشن نیست که این‌چنین باشد که توبه رافع استحقاق باشد بلکه آن هم رافع فعلیت عقاب و عذاب است؛ به‌عبارت‌دیگر توبه موجب برداشته شدن فعلیت عقاب و عذاب می‌شود نه استحقاق عذاب.

در اینجا نیز آنچه وجود دارد این است که کسی که اجتناب از کبائر بکند خداوند عقابی را متوجّه او نمی‌کند که همچون باب توبه می‌باشد که نه در آنجا استحقاق برداشته می‌شود و نه در اینجا.

پس در مناقشه به پاسخ مرحوم خوئی و دیگران این‌چنین گفته می‌شود که:

اولاً در باب توبه هم استحقاق زائل نمی‌شود بلکه فعلیت برداشته می‌شود که در مانحن‌فیه هم همچنین است.

###### ثانیاً: چه‌بسا اجتناب از کبائر نیز به معنای رفع استحقاق است همچون باب توبه

ثانیاً در طرف مقابل ممکن است کسی ادّعا کند که در آیه شریفه هم رفع استحقاق است همچون باب توبه؛ یعنی اگر شما در باب توبه ادّعا کنید که موجب رفع استحقاق عقاب می‌شود، به این معنا که خداوند نسبت به گناه شخص چشم‌پوشی می‌کند که دیگر استحقاق عقاب هم برای او نیست به حیثی که وقتی گفته می‌شود «التّائب من الذّنب کمن لا ذنب له» درواقع عقلاً استحقاق عقاب برای شخص وجود ندارد، در این آیه نیز ممکن است این‌چنین ادّعا شود که این آیه نیز بیانگر رفع استحقاق است.

درواقع وقتی خداوند می‌فرماید اجتناب از کبائر موجب تکفیر سیّئات است یعنی در اجتناب از کبائر یک ویژگی وجود دارد که آثار و استحقاق را از او بر می‌دارد. پس در اینجا نیز ممکن است گفته شود رفع استحقاق است، یعنی شخص در پرهیز از کبائر هنری به خرج داده است که این هنر موجب می‌شود که این استحقاق از او برداشته شود. بله ذات این عمل خوب نیست اما با وزنی که اجتناب از کبائر دارد موجب می‌شود که شخص مستوجب استحقاق عقاب نباشد.

این دو بیان است برای اینکه گفته شود که توبه و اجتناب از کبائر فرق چندانی با هم ندارند.

پس با توجه به مناقشه‌ای که مطرح شد باید گفت چندان واضح نیست که این آیه باب توبه متفاوت بوده و اینکه ادّعا می‌شود که در توبه استحقاق برداشته می‌شود و در اینجا فعلیت برداشته می‌شود مشخّص نیست تا اینکه گفته شود در توبه فسق وجود ندارد و در اینجا ممکن است ادّعا شود که فسق باقی است چون استحقاق باقی است! خیر، این تفاوت به این جدّیت و وضوحی که در جواب مرحوم خوئی وارد شد وجود ندارد و ممکن است همان‌طور که عرض شد گفته شود که اینها همچون هم می‌باشد.

البته یک نکته در اینجا باقی می‌ماند که برای این مطلب که با توبه عدالت باز می‌ماند دلیل خاصّ دارد که البته این نکته خارج از بحث می‌باشد و بحث اصلی و عمده در اینجا این است که این آیه که شامل اجتناب از کبائر است با توبه فرقی نمی‌کند به این بیان که اگر معتقدید که با توبه عدالت باز می‌گردد در اینجا نیز باید گفته شود باز می‌گردد و اگر در اینجا می‌گویید باز نمی‌گردد پس در توبه نیز باید گفته شود که این‌چنین نیست؛ اما قطعاً یقین داریم که با توبه عدالت باز می‌گردد پس با اجتناب از کبائر نیز باید گفته شود که عدالت باقی است.

پس همان‌طور که چندین بار عرض شد مجدداً تکرار می‌کنیم که اجتناب از کبائر با توبه تفاوتی با هم ندارند و هر دو مثل هم اثر گناه را بر می‌دارند، اگر بحث از فعلیت عقاب است در هر دو مشترک است و اگر استحقاق عقاب است این نیز در هر دو مشترک است و همان‌طور که در باب توبه گفته می‌شود که با توبه عدالت باقی می‌ماند در اینجا نیز با اجتناب از کبائر عدالت باقی می‌ماند؛ که البته ظاهر مسأله هم در هر دو مورد این است که استحقاق را بر نمی‌دارد بلکه فعلیت عقاب را بر می‌دارد.

ظاهر باب توبه هم همان رفع فعلیت است به این معنا که خداوند می‌فرماید «شما را به خاطر گناهتان عقاب نمی‌کنیم» و الاّ هیچ‌گاه نمی‌تواند بگوید استحقاق در آنجا وجود ندارد و برای عدالت نیز همین کفایت می‌کند.

###### نتیجه مناقشه به جواب مرحوم خوئی

خلاصه اینکه دو بیان آورده شد که اگر گفته می‌شود در توبه استحقاق برداشته شده است در اینجا نیز همین‌طور است و اگر معتقد می‌شوید که اینجا فقط فعلیت عقاب را بر می‌دارد پس در آنجا نیز فقط فعلیت است، اما آنچه در این مسأله درست است این است که در هر دو مورد فعلیت برداشته می‌شود و لذا از این جهت باید گفت که این‌چنین نیست که بتوان جواب مرحوم خوئی در اینجا پذیرفته شود.

درواقع آیه می‌فرماید اجتناب از کبائر موجب می‌شود که عقاب از آنها برداشته بشود که برداشته شدن عقاب شبیه به توبه است و اگر آن مضرّ به عدالت نیست این هم مضرّ به عدالت نیست.

پس تاکنون جواب اوّل عرض شد و گفته شد که این جواب ممکن است شاید با این بیان این جواب قابل مناقشه باشد. در این آیه بحث‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که ان‌شاءالله در جلسات آینده عرض خواهد شد.

1. سوره نساء، آیه 29 [↑](#footnote-ref-1)